

اصول اربعائے



یا نخستین مرحلہ

فقہ شیعہ

علی اکبر کلانتری

آنچہ اکنون به نام فقه شیعه، به گونه سرشار، گسترده، منسجم و مستدل، در میراث علمی و فرهنگی شیعه می درخشد و پیروان اهل بیت(ع) بدان می بالند، در بستر تکوین و پیدایش خود، مراحل گوناگونی را سپری کرده و برھه های بسیاری را به خود دیده است.

بی گمان، باید نخستین مرحلہ این فرایند افتخارآمیز را در دوران ائمه(ع) جست و جو کرد که گروهی از راویان حدیث، برخلاف سیره دیگر راویان، تنها به شنو و ضبط احادیث، بسنده نمی کردند، بلکه در شنیده های خود درنگ، و به گاه نیاز، اجتهاد و فتوا صادر می کرده اند. به گونه ای که در میان مردم، به فقاہت، شناخته می شدند.

ابوعمر و کشی، زیر عنوان: «تسمیۃ الفقهاء من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله، علیہما السلام» می نویسد:

«اجمعت العصابة علی تصدیق هؤلاء الاولین من اصحاب ابی جعفر و اصحاب ابی عبدالله، علیہما السلام، وانقادوا لهم بالفقہ، فقالوا: أفقه الاولین ستة: زرارۃ، و معروف بن خربوذ، و بريد، و

ابو بصیر الاسدی، والفضل بن یسار، و محمد بن مسلم الطافی.

قالوا: وأفقه السنة: زراره.^۱

امامیه بر تصدیق این نخستین گروه از اصحاب امام باقر(ع) و امام صادق(ع) اتفاق نظر دارند و آنان را به فقاہت شناخته‌اند و گفته‌اند: فقیه‌ترین آنان، شش نفر است: زراره و معروف بن خربوذ و برد و ابو بصیر اسدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم طافی. و گفته‌اند در میان این شش نفر، زراره، فقیه‌تر است.

نجاشی، درباره علی بن حسن طاهری، نوشته است:

«كان فقيها ثقة في حديثه.»^۲

او، فقیه و در نقل حدیث، ثقه بود.

وشیخ در معرفی او نوشته است:

«له كتب في الفقه.»^۳

وی درباره حسن بن محمد بن سماعه نیز نوشته است: «واقفی المذهب الا انه جيد التصانیف نقی الفقه حسن الانفعان له ثلاثون كتاباً.»^۴

او واقفی مذهب بود. ولی آثاری خوب و فقهی پاکیزه و سودمند داشت و دارای سی کتاب بود.

محقق در معتبر، می‌نویسد:

«بَرَزَ بِتَعْلِيمِهِ مِنَ الْفُقَهَاءِ الْأَفَاضِلِ جَمِيعِ كُزَّارَةِ بْنِ أَعْيَنِ، وَالْخُوَّةِ بَكِيرِ وَحَمْرَانِ وَجَمِيلِ»^۵

از برکت آموزش امام صادق(ع) گروه بزرگی از فقهاء فاضل، به ظهور رسیدند، مانند زراره پسر اعین و برادرانش بکیر و حمران و جمیل.

شمار فراوانی از این روایان، به نگارش کتاب پرداختند و بدین وسیله، شنیده‌های خود را ثبت و ضبط کردند. در میان ایشان نیز، بسیاری، کتاب یا کتابهای

خود را بر ائمه(ع) عرضه می داشته اند، مانند: عبیدالله بن علی حلبي، که شیخ درباره اش نوشته است:

«له كتاب مصنف معمول عليه وقيل انه عرض على الصادق(ع) فلما
رأه استحسن و قال ليس لهؤلاء يعني المخالفين مثله .»^۹
او، کتابي نگاشت که به آن عمل می شود و گويند آن را بر امام
صادق(ع) عرضه داشت و حضرت با ديدن كتاب، آن را نيكو شمرد
و فرمود: مخالفان شيعه ، مانند اين كتاب ندارند.

در میان کتابهای فراوانی که شاگردان با ذوق و مستعد ائمه(ع) نوشته اند،
کتابهایی که به «اصول» نامبردارند، از ارزش و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. این
اصول، مرجع و منبع برای نخستین طبقه از فقهاء شيعه؛ يعني فقهاءی عصر ائمه(ع)
بوده است.

در اعتبار علمی و ارزش فقهی این اصول، همین بس که بسیاری و سرشاری
آنها، فقهاء شيعه را در دوران ائمه(ع) از روی آوردن به قیاس و استحسان، و دیگر
نمودهای اجتهاد به رأی که جماعتی از فقهاء عامه، به علت کم آوردن نصوص، به
آن روی آوردن، نگه داشت.

نیز همین اصول، زمینه ساز پیدايش مجامع حدیثی معتبر، مانند: کافی، من
لا يحضره الفقيه، استبصار و تهذیب الأحكام شد و از برکت غنای این منابع، فقهاء
پس از دوران ائمه(ع) نیز، از فروافتادن در شیوه‌های نادرست و خطرناک اجتهاد، در
امان ماندند.

اصل چیست؟ علماء در تعریف اصل، اختلاف کرده و گوناگون رأیها ارائه
داده اند:

۱. اصل، اثری است که تنها در بردارنده کلام معصوم(ع) است، برخلاف
كتاب که در آن، سخن و نظر نویسنده آن نیز، یافت می شود.^۷
محقق تستری، می نویسد:

«اصل، صرف نقل اخبار، بدون گستن و استوار کردن و جمع

میان ناسازگاران و بدون حکم کردن به درستی یا شذوذ خبر است.
چنانکه در اصول رسیده به ما، مانند اصل زید زرآد و اصل زید
نرسی، شاهد این ویژگی هستیم، بدون فرق میان این که صاحب
اصل، بدون واسطه از معصوم روایت کند، یا با واسطه، چنانکه
این ویژگی در اصولی که در دست ماست، دیده می شود.^۸

در این تعریف، مناقشه کرده و گفته اند:

«در بسیاری از غیر اصول، مانند کتاب سلیمان بن قیس و کتاب

علی بن جعفر(ع) نیز سخن نویسنده آنها، یافت نمی شود.^۹

در پاسخ این اشکال می توان گفت: در این صورت، چه مانعی دارد دو کتاب یاد
شده را نیز اصل بنامیم؟ چنانکه خواهیم دید، علمای رجال در مواردی، به جای
اصل، تعییر به کتاب کرده اند.

۲. اصل، اثربنی است که روایات گردآمده در آن، باب بندی نشده باشد؛ بلکه
آنچه در آن آمده، مجموعه ای از اخبار و آثار پراکنده باشد.

در رد این تعریف نیز گفته اند: بسیاری از اصول، به گونه باب بندی، نگارش
یافته اند، چنانکه شیخ در ترجمه احمد بن محمد بن نوح، نوشته است:

«وله کتب فی الفقه علی ترتیب الاصول.»^{۱۰}

او، کتابهایی در فقه، به ترتیب اصول دارد.

ولی شاید بتوان گفت: مقصود شیخ این است که وی کتابهایی در فقه دارد که
همانند اصول، به صورت باب بندی نوشته نشده اند.

به هر حال، اشکال دیگری که بر این تعریف شده این است که رسائل و مسائلی
که در آن زمان، می نوشته اند نیز، باب بندی نبوده اند. بنابراین، باید به این گونه آثار
نیز، اصل گفته شود. افزون بر این، در صورت درستی تعریف، باید ارزش کتاب،
از اصل، بیشتر باشد، و حال آن که در نگاه اهل فن، اصل، از اعتبار و ارزش
بیشتری، برخوردار است.

ولی در پاسخ اشکال دوم، می توان گفت: کسانی که اصل را چنین تعریف

کرده‌اند، تنها در مقام جداسازی آن از کتاب بوده‌اند و توجهی به ناسانی اصول با مسائل و رسائل، نداشته‌اند.

۳. اصل، عبارت است از آنچه اصحاب امام صادق(ع) به طور مستقیم، در جواب مسائل خود از آن حضرت شنیده و نگاشته‌اند و کتابهایی که به این گونه، نگارش یافته، به اصول اريعماه، شناخته شده‌اند.^{۱۱}

درباره این قول نیز گفته شده است: کتابهای بعضی از اصحاب امام صادق(ع) اصول نامیده نمی‌شوند، با این که آنان، بی‌واسطه، از امام، حدیث شنیده‌اند، مانند ابیان بن تغلب، ابیان بن عثمان، احمد بن محمد بن عمار، و زیاد بن منذر.^{۱۲}

۴. اصل، آن است که به صورت رویارو، و بدون واسطه، از امام گرفته شده باشد.

در اشکال بر این تعریف نیز گفته می‌شود: شماری از راویان، صاحب اصل، به شمار آمده‌اند، با این که بیش از دو حدیث از امام صادق(ع) نقل نکرده‌اند، مانند حریز. عکس این سخن نیز، صادق است؛ زیرا چنانکه گذشت، شماری از کتب در زمرة اصول، به شمار نیامده‌اند، با این که روایتهاي موجود در آنها، بی‌واسطه، از معصوم روایت شده است.^{۱۳}

۵. اصل، کتابی است که در دوران ائمه(ع) نگاشته شده، برخلاف کتاب، که پس از سپری شدن این دوران، به رشته نگارش درآمده است.

صاحب هدایة المحدثین، این قول را به شیخ طوسی، نسبت می‌دهد.^{۱۴} به هر حال این قول، بسیار ضعیف به نظر می‌رسد؛ زیرا کم نبوده‌اند کتابها و نگارشها که در دوران حیات ائمه(ع) نوشته شده‌اند. حتی با نگاهی به کتابهای رجالی، روشن می‌شود شمار کتابها و نگارشها در این دوران، بیش تراز اصول است.

۶. اصل آن است که از کتاب و نسخه دیگری گرفته نشده باشد؛ بلکه نویسنده آن، یا خود از معصوم(ع) شنیده باشد و یا از کسی که او از معصوم شنیده است. به نظر می‌رسد این تعریف، خالی از اشکال و درخور پذیرش باشد؛ زیرا با معنای لغوی

اصل نیز سازگار است.

در لسان العرب، آمده است:

«الاصل: أسفل كل شيء و جمعه اصول». ^{۱۵}

اصل، زیرساز هر چیزی و جمع آن اصول است.

راغب می نویسد:

«اصل الشيء: قاعدته التي لو توهمت مرتقعة لارتفاع بارتفاعه سائره لذلك». ^{۱۶}

اصل چیزی، شالوده آن است که با از بین رفتن آن، بقیه آن نیز از بین می رود.

در میان محققان، دسته‌ای همین تعریف را اختیار کرده‌اند. از جمله بحرالعلوم که گفته است:

«الاصل في اصطلاح المحدثين من اصحابنا بمعنى الكتاب المعتمد الذي لم يتزع من كتاب آخر». ^{۱۷}

اصل در اصطلاح محدثان شیعه، کتاب مورد اعتمادی است که از کتاب دیگری، گرفته نشده است.

ابوعلی حائری، صاحب متنه المقال نیز، در مقام فرق میان اصل و کتاب و مصنف می نویسد:

«اصل كتابی است که مصنف، در آن احادیث را که از معصوم(ع) یا راوی، شنیده، گردآورده باشد؛ اما کتاب و مصنف اگر در آنها حدیث معتبری یافت شود، به طور غالباً، از اصول، گرفته شده است.» ^{۱۸}

شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز، همین تعریف را برگزیده و آن را شرح داده است.^{۱۹} محدث نوری، این تعریف را می پذیرد، ولی با افزودن این قيد که کتاب، آن گاه اصل است که مورد اعتماد باشد:

«در اصل بودن یک کتاب، تنها این کافی نیست که از کتاب دیگری

گرفته نشده باشد، اگرچه مورد اعتماد هم نباشد؛ زیرا علمای ما داشتن اصل را موجب مدح صاحب آن و سبب اعتماد بر محتوای آن دانسته‌اند. ایشان، چه بسا روایتی را به دلیل یافت نشدن متن آن در هیچ یک از اصول، ضعیف و سیست بنياد شمرده‌اند، چنانکه این کار از مفید و شیخ و دیگران، سرزده است. بنابراین، مورد اعتماد بودن در اصل، در نظر گرفته شده است. به این معنی که قاعده در اصل این است که قابل اعتماد باشد، مگر این که خلاف آن آشکار شود.^{۲۰}

ولی با توجه به معنای لغوی اصل و سخنان محققان درباره اصول، به نظر می‌رسد، افزودن این قید، خالی از وجهه باشد. از این‌روی، رجال نویسان، در ترجمهٔ برخی از راویان می‌نویسند: «له اصل معتمد». البته انکار نمی‌کنیم اعتبار و ارزشی که اصول دارند، دیگر کتابها ندارند و به همین سبب، علمای رجال، داشتن اصل را نشانهٔ ستوده بودن راوی، دانسته‌اند، ولی بحث بر سر تعریف و ماهیت اصل است، نه ویژگیها و برتریها و امتیازهای آن.

تفاوت اصل با کتاب، مصنف، نوادر و جامع

در میان آثار قلمی زمان ائمه(ع) غیر از اصل، به آثار دیگری، به نامهای کتاب، مصنف، نوادر و جامع نیز بر می‌خوریم.

از نقل دیدگاهها و گفته‌ها در تعریف اصل، تفاوت آن با کتاب، روشن شد. در اساس بیش‌تر این بیانها و تعریفها، به منظور جداسازی اصل از کتاب، ابراز شده است. بر این اساس، در تبیین فرق میان اصل و کتاب، دیدگاه‌های گوناگونی خواهیم داشت. البته به نظر می‌رسد همه این دیدگاهها، در یک جهت اشتراک نظر دارند و آن این که کتاب، دایره‌ای گسترده‌تر از اصل دارد و بدین ترتیب و با توجه به آنچه در تعریف اصل گفتیم، کتاب عبارت است از: هر اثری که در آن، مجموعه‌ای از روایات، گردآمده باشد، خواه در آن نویسنده دست‌برده باشد و دست یازیها،

در میان کتابهای فراواتی که شاگردان با ذوق و مستعد ائمه(ع) نوشته اند، کتابهایی که به «اصول» نامیدارند، از ارزش و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. این اصول، مرجع و منبع برای نخستین طبقه از فقهاء شیعه؛ یعنی فقهاء عصر ائمه(ع) بوده است.

گستن و استوار ساختن او یافت شود و خواه چنین نباشد. و نیز بدون فرق میان این که محتوای آن کتاب، از نسخه دیگری گرفته شده باشد، یا چنین نباشد. کتاب با این تعریف، نه تنها اصل را، که مصنف، نوادر و جامع رانیز در بر می‌گیرد.

به هر حال، اختلاف رویارویی که میان کتاب و اصل دیده می‌شود، تنها به عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا می‌توان به هر یک از اصول، کتاب گفت ولی عکس آن درست نیست.

اما محقق تستری، رویارویی میان کتاب و اصل را انکار کرده است و برای ثابت کردن این مدعای از عبارتهایی از شیخ، در ترجمه شماری از صاحبان اصول، کمک گرفته است، مانند عبارت زیر در ترجمه احمد بن میثم:

«روی عنه حمید بن زیاد کتاب الملاحم و کتاب الدلالة وغير ذلك من الأصول.»

حمید بن زیاد از او کتاب ملاحم و کتاب دلالت و دیگر اصول را روایت کرده است.

یا در ترجمه احمد بن سلمه:

«روی عنه حمید بن زیاد اصولاً كثيرة، منها كتاب زیاد بن مروان الفندی.»

یا در ترجمهٔ احمد بن مفلس:

«روی عنہ حمید کتاب زکریا بن محمد المؤمن وغیر ذلك من
الاصول.»

یا در ترجمهٔ عبیدالله بن احمد بن نهیک وعلی بن بروزج:

«روی عنہ کتبًا كثيرة من الاصول.»

یا در ترجمهٔ محمد بن عباس بن عیسیٰ و محمد بن احمد بن رجا:

«روی عنہ حمید کتبًا كثيرة من الاصول.»

و یا در ترجمهٔ یونس بن علی العطار:

«روی عن حمید بن زکریا کتاب ابی حمزه الشمالي وغیر ذلك من
الاصول.»

از نظر این محقق، آن‌چه در برابر اصل، قرار دارد، تصنیف است، زیرا شیخ در ترجمهٔ هارون بن موسی، نوشته است:

«وروی جمیع الاصول والمصنفات.»

و دربارهٔ حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی، نوشته است:

«روی جمیع مصنفات الشیعه واصولهم.»^{۲۱}

آنچه ادعای این محقق را تأیید می‌کند، سخن شیخ در کتاب فهرست است. وی در آغاز این کتاب، اصل را در برابر مصنف قرار می‌دهد، نه در برابر کتاب. وی، در اشاره به کار ابن غضائی، می‌نویسد:

«انه عمل كتابین، احدهما ذكر فيه المصنفات، والآخر ذكر فيه
الاصول واستوفاهما على مبلغ ما وجده وقدر عليه غير أن هذين
الكتابين لم ينسخهما احد من اصحابنا واخترم هو رحمة الله وعمد
بعض ورثته الى اهلاك هذين الكتابين وغيرهما من الكتب على ما
حکی بعضهم عنه.»

ابن غضائی، دو کتاب نگاشت که در یکی، نگاشته‌ها را یادآور شد
و در دیگری اصول را. وی این دو کتاب را به مقدار وسع و توان

خود کامل کرد، ولی هیچ یک از علمای ما، از این دو کتاب نسخه برداری نکرده‌ند، تا این که نویسنده آنها، از دنیا رفت و شماری از وارثان او- چنانکه از بعضی از بازماندگان او نقل شده- به عمد، این دو کتاب او را نایبود ساختند.

سپس شیخ می‌افزاید:

«من تصمیم به نوشتن کتابی گرفتم که در بردارنده نگاشته‌ها و اصول باشد و آنها را در دو کتاب جداگانه نیاوردم که مبادا این دو کتاب طولانی شود؛ زیرا شماری از نویسنده‌گان دارای اصل هستند.»^{۲۲}

با این وجود، به نظر می‌رسد رویارویی کتاب و اصل، به گونه عموم و خصوص مطلق، در خور انکار نیست. پاره‌ای از عبارتهای شیخ نیز، گواه این حقیقت است. از باب مثال، وی ضمن ترجمه اسماعیل بن مهران، نوشته است:

«صفّ مصنفات کثیرة منها كتاب الملاحم... وله اصل.»^{۲۳}

نجاشی نیز در ترجمه حسن بن ایوب، نوشته است: «له كتاب اصل.»^{۲۴}

از عبارت شیخ و عبارتهای دیگران، ناسانی اصل با نوشته نیز تا حدودی روشن می‌شود و آن این که: اصل، تنها در بردارنده روایاتی است که صاحب آن از معصوم(ع) بی‌واسطه یا با واسطه، شنیده است، ولی نگاشته شده، افزون بر روایات، دیدگاههای نویسنده و اعمال سلیقه‌های وی را نیز در بردارد. نمونه بارز نوشته‌ها و نگاشته شده‌ها که امروز در اختیار ماست کتابهای چهارگانه است که با بهره‌گیری از اصول اربعهانه، نگارش یافته‌اند.

واماً فرق اصل با نوادر نیز، با توجه به معنایی که اهل فن برای نوادر، در نظر می‌گیرند، روشن است؛ زیرا از نظر ایشان، نوادر، کتابی است که در آن مجموعه‌ای از احادیث گوناگون و ناقعده‌مند که زیر یک عنوان ویژه‌ای قرار نمی‌گیرند، گردآمده باشد. گاهی نیز نوادر، به شمار اندکی حدیث گفته می‌شود که در پایان یک یا چند باب از بابهای یک کتاب آورده می‌شود، مانند نوادر الصلاة، نوادر الزکاة و... .^{۲۵}

روشن است نوادر به معنای نخست، ناسازگاری با اصل بودن-با تعریفی که برای آن در نظر گرفتیم و پاره‌ای دیگر از تعریفها ندارد. به این ترتیب ممکن است به یک اثر هم اصل و هم نوادر، گفته شود، چنانکه نجاشی، در ترجمهٔ مَرْوَكُ بن عبیدلبن سالم، نوشته است:

۲۶ «قال اصحابنا القميون: نوادره اصل.»

ولی در بیشتر موارد، این دو با هم فرق دارند و ناسانند. از باب نمونه، شیخ، در ترجمهٔ ابراهیم بن عبدالحمید نوشته است:

۲۷ «ثقة له اصل... وله كتاب النوادر.»

و بر این اساس، می‌توان نسبت میان اصل و نوادر را عموم و خصوص من وجه دانست. گرچه برای مادهٔ اجتماع آنها، نمونهٔ زیادی سراغ نداریم. دربارهٔ فرق اصل با جامع نیز، توجه به این نکته لازم است که در سیر تدوین و نگارش حدیث، باید پیدایش جامع‌های حدیثی را در دورهٔ پس از تدوین اصول، جست وجو کرد.

در مقدمهٔ جامع احادیث الشیعه، پس از اشاره‌ای به اصول اربعمائه، آمده است:

«به سبب این که احادیث، در کتابهای یاد شده پراکنده بودند، و در بسیاری از این کتابها نیز، روایتهاي زیادی گرد نیامده بود، گروهی از فضلاي طبقهٔ ششم، از اصحاب امام رضا(ع)، مائند احمد بن محمد بن ابی نصر، جعفر بن بشیر، حسن بن علی بن فضال، حسن بن محیوب، حماد بن عیسی، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر و مائند اینان، عهده دار گردآوری و ضبط احادیث در کتاب واحد شدند. و هر یک از ایشان، جامعی نوشته و در آن، اخبار اصول را گردآورد. سپس شاگردان ایشان؛ یعنی حسن و حسین، پسران سعید بن مهران و علی بن مهزیار، دو کتاب، نوشتهند. و در آن دو، احادیث نوشته شده در جوامع اساتید خود را گردآورند و به

حسب ظاهر، مرجع علمای شیعه، همین دو کتاب بود، تا این که
ثقة الاسلام ابو جعفر کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹) دست به تدوین حدیث
زد.»

اعتبار و ارزش اصول

آنچه بیش از هر چیز به اهمیت اصول می‌افزاید، درجه اعتبار و ارزش مندی آنها در میان فقهاء و دیگر دانشمندان است، تا جایی که شماری مانند علامه بحرالعلوم، قابل اعتماد بودن را جزئی از مدلول اصل گرفته است. بحرالعلوم درباره اصل زید نرسی، می‌نویسد:

«وَعَدَ النَّرْسِيُّ مِنْ أَصْحَابِ الْأَصْوَلِ وَتَسْمِيَةِ كِتَابِهِ أَصْلًا، مَا يَشَهِدُ
بِحُسْنِ حَالِهِ وَاعْتِبَارِ كِتَابِهِ، فَإِنَّ الْأَصْلَ فِي اصطلاحِ الْمُحَدِّثِينَ مِنْ
أَصْحَابِنَا بِمَعْنَى الْكِتَابِ الْمُعْتَمَدِ الَّذِي لَمْ يَتَنَعَّمْ مِنْ كِتَابٍ أَخْرَى، وَلَيْسَ
بِمَعْنَى مُطْلَقِ الْكِتَابِ.»^{۲۸}

این که نرسی، از صاحبان اصول شمرده شده و کتاب او، اصل نامیده شده، گواه بر حسن حال او و معتبر بودن کتابش است؛ زیرا اصل در اصطلاح محدثان ما، کتابی است که از کتاب دیگر گرفته نشده و این اصطلاح، درباره هر کتابی، به کار نمی‌رود.

اگر در درستی این سخن، تردید داشته باشیم، در این حقیقت نمی‌توان تردید روا داشت که صاحب اصل بودن راوى، سبب مدح او و نقل شدن روایت در یکی از اصول، موجب تقویت و حتی از نظر بعضی، تصحیح آن است.

محقق داماد، پس از سخن درباره اصول چهارصدگانه، نوشته است:
«ولیعلم انَّ الْأَخْذَ مِنَ الْأَصْوَلِ الْمُصْحَّحةُ الْمُعْتَمَدَةُ أَحَدُ أَرْكَانِ
تَصْحِيحِ الرَّوَايَةِ.»^{۲۹}

گرفتن حدیث از اصولی که صحیح شمرده شده و مورد اعتماد است، یکی از ارکان تصحیح روایت است.

صاحب وسائل، هنگام بر شمردن نشانه هایی که دلالت بر ثابت بودن خبر، یا درستی مضمون آن می کند، می نویسد:

«ومنها کون الحديث موجودا في كتاب من كتب الاصول المجمع عليهما». ^{۳۰}

از جمله این نشانه ها، وجود حدیث در یکی از کتابهای اصول است که اعتبار آنها، مورد اجماع است.

نیز درباره یکی از صاحبان اصول که محقق حلی روایت او را پذیرفته، می نویسد: «به حسب ظاهر، پذیرفتن محقق روایت علی بن حمزه را، با این که وی در مذهب فاسد خود، تعصب می ورزیده است، مبتنی بر این است که روایت او، از اصلش، نقل شده است. و دلیلی که محقق می آورد، به این امر، اشعار دارد؛ زیرا راوی یاد شده، از اصحاب اصول است.» ^{۳۱}

نیز در دلیل صحیح دانستن علامه، روایت اسحاق بن جریر را از امام صادق(ع) نوشته است:

«او ثقه و نیز از صاحبان اصول است.» ^{۳۲}

ارزش و اهمیت اصول از نگاه علمای رجال حدیث و فقه در حدی است که حتی انحراف فکری و لغزش عقیدتی صاحبان آنها نیز، از اعتبار آنها، نمی کاهد.

شیخ در ابتدای کتاب فهرست خود، می نویسد:

«انَّ كَثِيرًا مِنَ الْمُصْنَفَيْنِ وَالصَّاحِبَيْنِ الْأَصْوَلِ كَانُوا يَنْتَهِلُونَ إِلَى الْمَذَاهِبِ الْفَاسِدَةِ وَإِنْ كَانَتْ كِبِيرَهُمْ مُعْتَمِدَةً.» ^{۳۳}

بسیاری از نویسندهای گردآورندگان اصول، پیروان مذهبی فاسد بوده اند، گرچه کتابهای آنان، مورد اعتماد است.

نیز در ترجمه اسحاق بن عمار ساباطی، نوشته است: «اسحاق بن عمار الساباطی و ان كان فطحيا الا انه ثقة و اصله معتمد عليه.» ^{۳۴}

اسحاق بن عمار ساباطی اگر چه فطحی مذهب است، ولی ثقه و اصل او مورد اعتماد می‌باشد.

همان گونه که شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز اشاره کرده است^{۳۵}، سبب اعتبار و ارزش بالای اصول نسبت به دیگر کتابهای روانی، این است که در اصول، در صد احتمال خطأ و غلط و سهو و فراموشی، کمتر است؛ زیرا روایات گردآوری شده در اصول، به گونه شفاهی از امام یا از کسی که از امام شنیده، دریافت شده است. برخلاف کتابهای دیگر که روایات آنها از دیگر کتابها نقل و نسخه برداری شده و در مورد آنها، در صد احتمال خطأ و سهو، بیشتر است.

تعداد اصول

در کتابهای گوناگون و بر سر زبانها، معروف این است که شمار اصول، چهار صد است.

محقق داماد، در رواش خود نوشه است:

«المشهور ان الاصول اربع مئة مصنف لاربعة مئه، مصنف.»^{۳۶}
 «بر حسب مشهور، شمار اصول، چهار صد است که چهار صد نفر آنها را گردآورده و نگاشته‌اند.

ولی به هیچ‌روی، نمی‌توان این عدد را دقیق دانست. شیخ آقا بزرگ تهرانی، می‌نویسد:

«تأسف جدی ما از این است که عدد تحقیقی، بلکه تقریبی صاحبان و مؤلفان اصول، مشخص نیست.»

وی پس از نقل این سخن شیخ در ابتدای فهرست:

«من ضمانت نمی‌کنم فهرست همه نوشه‌ها و نگارشها و اصول شیعه را بیاورم؛ زیرا این کتابها، به علت فراوانی، پراکندگی اصحاب ما در شهرها به هیچ‌روی، ثبت و ضبط شده نیست.»

می‌نویسد:

«وقتی جست و جوگر پر نلاش و معروفی، مانند شیخ الطائفه، به ناتوانی از انجام این کار، اعتراف دارد، مابه ناتوانی از آن، سزاوار تریم؛ زیرا او در زمانی نزدیک به دوران صاحبان اصول می‌زیسته و می‌توانسته به خود آن اصول، که در کتابخانه شاپور، در کرخ بغداد وجود داشته‌اند، دست یابد. در دنیا، کتابخانه‌ای از آن بهتر یافت نمی‌شده. کتابها و اصولی که در این مکان نگهداری می‌شده، همه به خط و تحریر شخصیت‌های معتبر بوده است... افزون بر این، شیخ، به خزانه کتاب استادش، شریف مرتضی، دسترسی داشته، که در آن بیش از هشتاد هزار کتاب نگهداری می‌شده است.»^{۳۷}

بنابر آنچه علمای رجال، درباره صاحبان اصول نوشته‌اند، شماری از ایشان دارای چندین اصول بوده‌اند. از باب نمونه، شیخ در ترجمه ابراهیم بن سلیمان بن حیان، نوشته است:

«روی عنه حمید بن زياد اصولاً كثيرة.»^{۳۸}

حمید بن زياد اصول فراوانی از او روایت کرده است.

محمدث نوری پس از نقل این سخن شیخ مفید:

«إن الامامية صفت من عهد أمير المؤمنين، عليه السلام... أربعمائة كتاب سمي الأصول.»

می‌نویسد:

«معلوم است که امامیه، در این مدت، بیش از این عدد، کتاب داشته‌اند، همان‌گونه که کتب رجال، گواهی می‌دهد.»^{۳۹}

چنانکه در جای خود شرح خواهیم داد، احتمال می‌رود این چهارصد اصل، که در سخنان بسیاری از دانشمندان، به آن اشاره رفته است، تنها از آثار اصحاب امام صادق(ع) باشد، چنانکه عبارت محقق داماد نیز، نوعی صراحة در این معنی دارد. و گرنه به گمان نزدیک به یقین، شمار اصول، بیش از عدد یاد شده است، بویژه که

شماری از راویان حدیث، دارای چندین اصل بوده‌اند که به نمونه آن، اشاره کردیم. نیز باید توجه داشت که در کتابهای رجالی، گاهی به جای اصل، تعبیر به کتاب و یا نوادر شده است که نمونه‌های آن را دیدیم.

حتی ممکن است در ترجمه یک راوی، هیچ اشاره‌ای به اصل او نشده باشد، ولی بتوان با نشانه‌هایی، وجود اصل را برای او ثابت کرد. در همین زمینه، محدث نوری، پس از نقل این سخن نجاشی در ترجمه زید زراد:

«زید الزراد کوفی روی عن ابی عبدالله علیه السلام له کتاب
خبرنا...»

می‌نویسد:

«کلام نجاشی صریح در این است که زید زراد، از صاحبان اصول است، زیرا در آغاز ترجمه او گفته است روی عن ابی عبدالله علیه السلام، و آوردن چنین تعبیری، عادت او در ترجمه صاحبان اصول است.»^۴

تاریخ نگارش اصول

از نگارش اصول چهارصدگانه و دیگر اصول و نیز وفات صاحبان و گردآورندگان آنها، تاریخ روشن و دقیقی در دست نیست. ولی آنچه در این باره یقین است آن است که هیچ یک از این اصول، پیش از دوران امیر المؤمنین(ع) نوشته نشده است، چنانکه هیچ یک از آنها، پس از وفات امام عسکری(ع) نیز نگارش نیافته است؛ زیرا بنابر بیان روشن بسیاری از محققان، صاحبان اصول، راویان کوشایی بوده‌اند که به محض شنیدن بی‌واسطه یا باواسطه حدیث، یا احادیثی از ائمه(ع) به نوشتن و ثبت آن، می‌پرداخته‌اند.

صاحب وسائل، به نقل از علامه حلی، می‌نویسد:

«مشایخ ما، قدس الله ارواحهم، گفته‌اند: عادت صاحبان اصول بر این بوده است که هرگاه از یکی از ائمه(ع) سخنی می‌شنیده، به ثبت

آن در اصول خود مبادرت می‌ورزیده‌اند، تا مبادا با گذشت روزها و ماهها و سالها، دچار فراموشی شوند. «^{۴۱}

در میان صاحب‌نظران، در مورد تاریخ تدوین اصول، دو قول، جلب نظر می‌کند: قول نخست: تمام اصول چهارصدگانه، در زمان امام صادق(ع) توسط اصحاب آن حضرت، نگارش شده و غیر از آنها، اصول دیگری از اصحاب دیگر ائمه(ع) به ما نرسیده است. «^{۴۲}

محقق داماد، این قول را به مشهور، نسبت می‌دهد، و می‌نویسد: «المشهور ان الاصول اربع مئة مصنف لأربعة مئة مصنف من رجال ابی عبدالله الصادق عليه السلام». «^{۴۳} کندوکاو در کلمات دیگر محققان نیز، این شهرت را تأیید می‌کند. طبرسی در اعلام الوری، نوشه است:

«روی عن الصادق(ع) من مشهوری اهل العلم اربعة الآف انسان وصنف من جواباته في المسائل اربعمائة كتاب معروفة تسمى الاصول، رواها اصحابه واصحاب ابته موسى(ع)»^{۴۴} چهارهزار نفر که به دانش شهره‌اند و زبانزد، از امام صادق(ع) نقل حدیث کرده‌اند و از پاسخهای آن حضرت به مسائل، چهارصد کتاب که به اصول معروفند، به رشته نگارش درآورده‌اند. این کتابها را اصحاب آن حضرت و نیز اصحاب امام موسی(ع) روایت کرده‌اند.

محقق حلی نیز در کتاب معتبر، به همین مضمون می‌نویسد: «روی عنه(ع) من الرجال ما يقارب اربعة آلاف رجل... حتى كتب من ايجوبة مسائله اربعمائة مصنف سموها اصولاً. «^{۴۵}

شهید نیز در کتاب ذکری می‌نویسد: «از پاسخهای امام جعفر صادق(ع) به مسائل، چهارصد کتاب نگاشته شد و از اصحاب معروف او، چهارهزار نفر از اهالی عراق و

حجاز و خراسان و شام، به نگارش حدیث پرداختند. راویانی نیز از امام باقر(ع) به نقل حدیث همت گماشتند و اصحاب دیگر ائمه، مشهور و معروف و دارای نوشته‌ها و نگارش‌های مشهور و مباحث فراوانی هستند که بسیاری از اینها را عامه در رجال خود یادآور شده‌اند.^{۴۶}

در درایه شیخ حسین بن عبدالصمد نیز آمده است:

«قد كتبت من اجوبة مسائل الامام الصادق عليه السلام فقط أربع مئة

مصنف لأربع مئة مصنف تسمى الأصول فى أنواع العلوم .»^{۴۷}

آنچه دیدگاه این گروه از محققان را تأیید می‌کند، حقیقتی است که بسیاری از تاریخ نگاران و تراجم نویسان شیعه و سنتی یادآور شده‌اند. و بسیاری نقل آن به حدی است که می‌توان آن را از حقایق قطعی تاریخ دانست و آن این که: بیش از چهار هزار نفر، با اندیشه‌ها و آرای گوناگون، از کلاس پر رونق امام صادق(ع) استفاده و شنیده‌های خود را از آن حضرت، با دقت و اهتمام، ثبت می‌کرده‌اند.

شیخ مفید، در کتاب ارشاد، می‌نویسد:

«نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان . وانتشر ذكره في

همان گونه که شیخ آقا

بزرگ تهرانی نیز اشاره کرده است.، سبب اعتبار و ارزش بالای اصول نسبت به دیگر کتابهای روایی، این است که در اصول، در مقدار احتمال خطأ و غلط و سهو و فراموشی، کم تر است؛ زیرا روایات گردآوری شده در اصول، به گونه شفاهی از امام یا از کسی که از امام شنیده، دریافت شده است. بر خلاف کتابهای دیگر که روایات آنها از دیگر کتابها نقل و نسخه برداری شده و در مورد آنها، در مقدار احتمال خطأ و سهو، بیش تر است.

البلدان... فان أصحاب الحديث نقلوا أسماء الرواية عنه من الثقات على اختلافهم في الآراء والمقالات، فكانوا أربعة آلاف رجل. «^{۴۸} مردم از آن حضرت، دانشها را نقل کردنده تا جایی که به این منظور کاروانها به راه افتاد و نام آن حضرت در بلاد، متشر گردید... أصحاب حدیث، اسمی راویان ثقه را که با وجود اختلافشان در رأی و اندیشه، از آن حضرت روایت کرده، یادآور شده‌اند که شمار آنان، چهارهزار نفر است.

ابن شهرآشوب نیز در مناقب، می‌نویسد:

«راویان ثقه که از امام صادق(ع) نقل حدیث کرده‌اند، چهارهزار مرد هستند و ابن عقدہ اسمی آنان را در کتاب رجال خود، یادآور شده است.»^{۴۹}

قول دوم: اصول چهارصدگانه، از آن اصحاب همهٔ ائمه، از زمان امیرالمؤمنین(ع) تا عصر امام عسکری(ع) بوده است، ولی چون بیشتر آنها در زمان امام صادق(ع) نگارش یافته است، به اصحاب آن حضرت، نسبت داده می‌شود.^{۵۰}

ابن شهرآشوب، در معالم العلماء، به نقل از شیخ مفید، می‌نویسد:

«صف الامامية من عهد امیرالمؤمنین(ع) الى عهد ابی محمد العسکری(ع) اربعمائة كتاب تسمی الاصول.»^{۵۱}

اما میه، از دوران امیرالمؤمنین(ع) تا زمان امام عسکری(ع) چهارصد کتاب به نام اصول، نگاشته‌اند.

شیخ آقابزرگ تهرانی، در صدد توجیه سخن شیخ مفید برآمده و نوشته است:

«مقصود وی این نیست که اصول یاد شده در خلال همهٔ این مدت، نگاشته شده، چنانکه دو کلمهٔ «من» و «الی» این گمان را پدید می‌آورند. بلکه مفید می‌خواهد بگوید اصول حدیثی در میان این دو عصر، نگاشته شده‌اند. و بنابراین، مخالفتی نیست میان سخن او و

بیان روش شیخ طبرسی و محقق حلی و شهید و شیخ حسین بن عبدالصمد و محقق داماد و دیگر علمای بزرگ به این که اصول چهارصدگانه، در عصر امام صادق(ع) و از پاسخهایی که آن حضرت به مسائل شاگردان خود می‌داد، نگارش یافته است.^{۵۲}

ولی روش است که این برداشت صاحب ذریعه، برخلاف ظاهر عبارت شیخ مفید است. تنها چیزی که می‌توان در این میان، قدر یقینی و تردید ناپذیر دانست این است که بیشتر صاحبان اصول، از اصحاب و شاگردان امام صادق(ع) بوده‌اند و این چیزی است که از کندوکاو در کتاب نجاشی و شیخ و دیگر آثار علمای رجال، به دست می‌آید.

راز این حقیقت هم در سخنان بسیاری از جمله خود شیخ آقا بزرگ تهرانی آمده است،^{۵۳} و آن این که اصحاب دیگر ائمه(ع) در سختی‌ها و تنگناهای بسیار می‌زیسته‌اند و فشار و خفقات بر آنها چنان بوده است که نمی‌توانسته‌اند به راحتی و با خیال آسوده، از چشمۀ سارهای پرفیض اهل‌بیت(ع) کسب معارف کنند و به ثبت و ضبط شنیده‌های خود پردازنند، تا این که عصر نور و رحمت و عصر انتشار علوم آل محمد(ص) فرا رسید؛ یعنی اوخر دوران بنی امية، و اوائل دوران بنی عباس که پایه‌های حکومت و کنترل حاکمان جور، سست گردید و امام صادق(ع)، در همین برهه، بهرهٔ مطلوب را بردو و به پرورش شاگردان بسیاری، همت گماشت.

در حقیقت این دوران، از سال هلاکت حجاج بن یوسف؛ یعنی سال ۹۵، آغاز می‌شود و تا فروپاشی بنی امية در سال ۱۱۳ و نیز سالیان آغازین حکومت بنی عباس، تا اوائل دوران هارون الرشید، که در سال ۱۷۰ به حکومت رسید، امتداد می‌یابد. و با توجه به این که وفات امام باقر و امام صادق و امام کاظم(ع) به ترتیب، در سالهای ۱۱۴، ۱۴۸ و ۱۸۴ (یا ۱۸۳) بوده است، می‌توان دوران شکوفایی و نشر علوم اهل‌بیت(ع) و نگارش متون روایی، از جمله اصول را، از اوائل عصر امام باقر(ع)، و تمامی دوران امام صادق(ع) و بخشی از عصر امام کاظم(ع) دانست.

در این برهه تاریخ بود که روایان حدیث، بدون دغدغه و نگرانی، به حضور امامان(ع) می‌رسیدند و آشکارا به ایشان ابراز ولایت و دوستی می‌کردند. با توجه به این

حقیقت تاریخی و شواهد دیگری که اشاره شد، می‌توان با اطمینان گفت بیشتر اصول، در زمان امام صادق(ع) و به دست اصحاب و شاگردان آن حضرت، نوشته شده‌اند.

سرنوشت اصول

در زمان ما، جز شمار اندکی از اصول، مانند: اصل زید نرسی و اصل زید زرآد، در دسترس نیست. از این روی، احتمال نایبود شدن شمار زیادی از آن‌ها، دور از واقع نیست، چنانکه احتمال می‌دهیم، پاره‌ای از آنها نیز در مناطقی از جهان و در پاره‌ای از کتابخانه‌ها، به صورت دست نوشته، نگهداری شود.

نشانه‌های زیادی وجود دارد که همهٔ این اصول، یا بیشتر آنها در کتابخانه‌های سید مرتضی و شاگرد او، شیخ طوسی، موجود بوده است. بر اساس نشانه‌های دیگر، پاره‌ای از این اصول، در اختیار علمایی مانند: ابن ادریس حلّی، ابن طاووس، شهید اول، علامهٔ مجلسی، محدث نوری، و ... قرار داشته است. در زیر، نگاهی به این نشانه‌ها داریم:

صاحب معجم البلدان، ذیل ماده «بین السُّورین» می‌نویسد:

«نام محلهٔ بزرگی در کرخ بغداد بوده است که از نیکوترين و آبادترین محله‌های آن شهر، به حساب می‌آمده است. در اين محله، خزانهٔ کتبی قرار داشته که آنها را ابونصر شاپور بن اردشیر، وزیر بهاء الدوّله بن عضدالدوّله وقف کرده است. در دنیا بهتر از اين کتابها، وجود نداشته، همهٔ کتابها و اصول موجود در آن، به خط شخصیت‌های مورد اعتماد بوده است. کتابهای موجود در این کتابخانه، هنگام ورود طغل بیک، نخستین پادشاه سلجوقیان به بغداد، در سال ۴۴۷، در آتش سوختند.»^{۵۴}

ابن ادریس حلّی، در بخش پایانی کتاب خود، به نام مستطرفات سرائر، از کتابهای اشخاص زیر، روایت کرده است: موسی بن بکر واسطی، معاویة بن عمار، ابان بن تغلب، جمیل بن دراج، ابو عبدالله سیاری، حریز بن عبدالله سجستانی و نیز

از نوادر و جامع احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی.

صاحب وسائل، پس از یادکرد اصول و کتابهایی که ابن ادریس در مستطرفات خود از آنها نقل حديث کرده، می‌نویسد:

«در کتابهای سید بن طاووس، دلایل وجود دارد بر این که بیشتر این کتابها اصول و مانند آنها، نزد او موجود بوده است و از آنها روایات زیادی نقل کرده است.^{۵۵}

صاحب مستدرک نیز، سخن زیر را از مجلسی در مورد دو اصل زید زراد و زید نرسی، نقل می‌کند:

«ما این دو اصل را از نسخه‌ای عتیقه و تصحیح شده به خط شیخ منصور بن حسن ابی گرفته‌ایم و او نسخه خود را از خط شیخ جلیل محمد بن حسن قمی، نقل کرده است. و تاریخ نگارش این دو، سال ۳۷۴ است و شیخ منصور بن حسن گفته: دو اصل یاد شده و اصول دیگری را که یادآوری کرده، از خط شیخ اجل هارون بن موسی تلعکبری، گرفته است.^{۵۶}

خود محدث نوری، می‌نویسد:

«مجموعه‌ای کتاب نزد من است که همه آنها به خط شیخ جلیل محمد بن علی جباعی است و او آنها را از خط شیخ شهید نقل می‌کند. در این کتابها اوراقی دیده می‌شود که بر آن احادیث مختصری، نوشته شده. وی این احادیث را از اصولی انتخاب کرده که در اختیار داشته است، مانند کتاب صلات حسین بن سعید، کتاب اسحق بن عمار، کتاب معاذبن ثابت، کتاب علی بن اسماعیل میشمی، کتاب معاویة بن حکیم، کتاب ابراهیم بن محمد اشعری، کتاب فضل بن محمد اشعری، کتاب زید زراد. و این کتاب آخرین کتابی است که از آن نقل کرده و در پایان آن، به خط جباعی آمده است: ابن مکی؛ یعنی شهید گفت: بیشتر این کتابها، بر شیخ

طوسی، قراءت شده است. »^{۵۷}

و شیخ آقا بزرگ می نویسد:

«این اصول، همگی، موجود هستند. پاره‌ای از آنها با همان هیئت
ترکیبی نخست وجود دارند و پاره‌ای دیگر از آنها، گرچه شکل
نخست آنها از بین رفته، ولی مواد اصلی آنها بی‌آن که یک حرف،
کم و زیاد شود، در ضمن جوامع حدیثی قدیم، وجود دارند. در
جوامع باد شده، مواد آن اصول، به صورت مرتب، منفع، مهذب
و باب‌بندی شده، گردآوری شده است؛ زیرا اصول باد شده،
ترتیب خاص نداشتند آنها حاصل املای احادیث در مجالس و
پاسخ مسائل مختلف و متفرقی از بابهای فقه و اصول برده است،
چنانکه در اصول موجود، شاهد این ویژگی هستیم. »^{۵۸}

آشنایی با برخی از گردآورندهای صاحبان اصول

۱. ابراهیم بن عبدالحمید اسدی، اهل کوفه، برادر محمد بن عبدالله بن زراره از امام صادق(ع) روایت می کند.^{۵۹} شیخ می نویسد: «ثقة له اصل». ^{۶۰}
۲. ابراهیم بن مهزم اسدی، از طایفه بنی نصر، معروف به ابن ابی بُرده. از امام صادق و امام کاظم(ع) نقل حدیث می کند. عمری طولانی کرد.^{۶۱} شیخ در فهرست، می نویسد: «له اصل».^{۶۲}
۳. ابراهیم بن ابی البلاط، از امام صادق و امام کاظم و امام رضا(ع) روایت می کند. عمری طولانی کرد. امام رضا(ع) به او نامه‌ای نوشته، و او را ثنا گفته است.^{۶۳} شیخ می نویسد: «له اصل».^{۶۴}
۴. ابراهیم بن عمر یمانی، از بزرگان شیعه و مورد وثوق است. از امام باقر و امام صادق(ع) نقل حدیث می کند.^{۶۵} شیخ می نویسد: «له اصل».^{۶۶}
۵. اسحاق بن عمار، از بزرگان شیعه و مورد وثوق است. یونس و یوسف و قیس و اسماعیل، برادران او هستند. او در یکی از خاندان بزرگ شیعه، زندگی

می‌کرد. از امام صادق و امام کاظم(ع) روایت می‌کند. نجاشی می‌نویسد: «له کتاب النوادر»^{۶۷} ولی شیخ می‌گوید: «له اصل.»^{۶۸}

در کتابهای رجال، به اسمی زیادی از صحابان اصول بر می‌خوریم. اکنون و در اینجا، برای پرهیز از به درازا کشیده شدن سخن، به یاد کرد نام شماری از آنها بسنده می‌کنیم:

۶. ایوب بن حرّ جعفی.
۷. ادیم بن حرّ.
۸. آدم بن حسین نخاس کوفی.
۹. حسن بن ایوب.
۱۰. اسماعیل بن مهران
۱۱. اسماعیل بن محمد.
۱۲. اسماعیل بن عثمان بن ابان.
۱۳. اسحاق بن جریر.
۱۴. اسباط بن سالم بیاع الزطی
۱۵. بکربن محمد ازدی.
۱۶. بشربن مسلمه.
۱۷. جمیل بن دراج.
۱۸. جمیل بن صالح
۱۹. جابر بن یزید جعفی.
۲۰. حسین بن موسی
۲۱. حسن عطار.
۲۲. حسن الرباطی
۲۳. حسین بن ابی غندر.
۲۴. حمید بن مثنی عجلی.
۲۵. حفص بن بختیاری.

٢٦. حفص بن سوقه.
٢٧. حفص بن سالم.
٢٨. حكم بن ايمن.
٢٩. حكم الاعمى.
٣٠. حبيب الخثعمى.
٣١. حارث بن احول.
٣٢. خالدبن صبيح.
٣٣. خالدبن ابى اسماعيل.
٣٤. داود بن زربى.
٣٥. ذريع محاربى.
٣٦. ربيع الاصم.
٣٧. ربعى بن عبدالله بن جارود.
٣٨. زياد بن متذر.
٣٩. زرعة بن محمد حضرمى.
٤٠. زكاربن يحيى واسطى.
٤١. سعد بن ابى حلف.
٤٢. سعيد بن يسار.
٤٣. سعيد بن غزوان.
٤٤. سعيد بن مسلمه.
٤٥. سعدان بن مسلم عامرى.
٤٦. سفيان بن صالح.
٤٧. شعيب بن يعقوب عقرقوفى.
٤٨. شعيب بن اعين حواء.
٤٩. شهاب بن عبد ربه.
٥٠. صالح بن رزين.

بی نوشتها:

١. اختیار معرفة الرجال، المعروف برجال الكشی» شیخ طوسی، تصحیح و تعلیق حسن مصطفوی / ٢٣٨ ، دانشگاه مشهد؛ «رجال الكشی»، ج ٢/ ٥٠٧ ، مؤسسه آل الیت(ع) لاحیاء التراث ، قم.
٢. «رجال النجاشی»، ابی العباس احمد بن علی النجاشی الكوفی الاسدی / ٢٥٥ ، انتشارات اسلامی ، وابسته به جامعه مدرسین ، قم.
٣. «الفهرست» شیخ طوسی / ٩٢ .
٤. همان/ ٥١.
٥. «معتبر» / ٤ ، چاپ سنگی .
٦. «الفهرست» ، شیخ طوسی / ١٠٦ .
٧. «متهی المقال»، ابوعلی حائزی، ج ١/ ٦٧-٦٨ .
٨. قاموس الرجال» علامه تستری ، ج ١/ ٦٤-٦٥ ، مؤسسه النشر الاسلامی .
٩. «اصول علم الرجال»، شیخ مسلم داوری / ٢٦١ .
١٠. «الفهرست» / ٦١ .
١١. «اصول علم الرجال» به نقل از «مقیاس الهدایه فی علم الدرایة» / ٢٠ ، ٢٦ .
١٢. همان / ٢٦٠ .
١٣. همان / ٢٦١ .
١٤. «هداية المحدثین الى المحمدین»، معروف به مشترکات کاظمی»، محمد امین کاظمی / ٣٠٧ ، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی .
١٥. «لسان العرب»، ابن منظور، ج ١/ ١٥٥ .
١٦. «مفردات»، راغب اصفهانی / ٧٩ ، ماده اصل .
١٧. «الفوائد الرجالیه» بحرالعلوم، ج ٢/ ٣٦٧ ، مکتبة الصادق .
١٨. «متهی المقال»، ج ١/ ٦٧-٦٨ .

١٩. «الذریعه»، آفابزرگ تهرانی، ج ٢/١٢٥-١٢٦.
٢٠. «مستدرک الوسائل»، محدث نوری، ج ٣/١، چاپ قدیم.
٢١. «قاموس الرجال»، ج ١، ٦٤-٦٥.
٢٢. «الفهرست»/١-٢.
٢٣. همان/١١.
٢٤. «رجال النجاشی»/٥١.
٢٥. «متنه المقال»، ج ١/٦٨.
٢٦. «رجال النجاشی»/٤٢٥.
٢٧. «الفهرست»/٧-٨.
٢٨. «الفوائد الرجالیه»، بحر العلوم، ج ٢، ٣٦٧، مکتبة الصادق.
٢٩. «الذریعه الى تصانیف الشیعه»، ج ٢/١٢٦.
٣٠. «وسائل الشیعه»، شیخ حر عاملی ج ٢٠/٩٣.
٣١. همان/٧٠.
٣٢. همان.
٣٣. «الفهرست»/٢.
٣٤. همان/١٥.
٣٥. «الذریعه الى تصانیف الشیعه»، ج ٢/١٢٦.
٣٦. همان/١٢٩.
٣٧. همان/١٢٨-١٢٩.
٣٨. «الفهرست»/٤٤٠.
٣٩. «مستدرک الوسائل»، ج ٣/١، چاپ سنگی.
٤٠. همان/٢٩٧.
٤١. «وسائل الشیعه»، ج ٢٠/٧٠.
٤٢. «سیر حديث در اسلام»، سید احمد میرخانی، با مقدمه و پاورقی علی دوانی/٣٢٨، گنجینه.
٤٣. «الذریعه الى تصانیف الشیعه»، ج ٢/١٢٩.
٤٤. «اعلام الوری»، ٢٧٦، اسلامیه، تهران.

٤٥. «معتبر» /٤، چاپ سنگی.
٤٦. «ذکری» /٦، چاپ سنگی.
٤٧. «الذریعة الى تصانیف الشیعه»، ج ٢/١٢٩، به نقل از «درایة» شیخ حسین عبدالصمد /٤٠.
٤٨. «الارشاد» /٣٠٤، المطبعة الحیدریه، نجف.
٤٩. «المناقب»، ابن شهر آشوب، ج ٤/٢٤٧، چاپ قدیم.
٥٠. «سیر حدیث در اسلام» /٣٢٩.
٥١. «معالم العلماء»، ابن شهر آشوب /١، مطبعة فردین، تهران.
٥٢. «الذریعة الى تصانیف الشیعه»، ج ٢/١٣١.
٥٣. همان /١٣١ - ١٣٣.
٥٤. «معجم البلدان»، یاقوت حموی، ج ١/٥٣٤، دار بیروت للطبعاۃ والنشر.
٥٥. «وسائل الشیعه»، ج ٢٠/٧٥.
٥٦. «مستدرک الوسائل»، ج ٣/٣٠٣، چاپ سنگی.
٥٧. همان /٢٩٨ - ٢٩٩.
٥٨. «الذریعة الى تصانیف الشیعه»، ج ٢/١٣٤.
٥٩. رجال النجاشی /٢٠.
٦٠. «الفهرست» /٧ - ٨.
٦١. «رجال النجاشی» /٢٢.
٦٢. «الفهرست» /٩.
٦٣. «رجال النجاشی» /٢٢.
٦٤. «الفهرست» /٩.
٦٥. «رجال النجاشی» /٢٠.
٦٦. «الفهرست» /٩.
٦٧. «رجال النجاشی» /٧١.
٦٨. «الفهرست» /١٥.